

گونه هایی از عناصر داستانی منظومه ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی

سعدالله رحیمی^۱، کبری رحیمی^۲، علی حسن زاده^۳

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان

^۲ کارشناس ارشد مطالعات زنان، دانشگاه آزاد اسلامی، بافت

^۳ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی کرمان

چکیده

هدف شناساندن اشخاص داستانی منظومه ویس و رامین متعلق به قرن پنجم به قلم فخرالدین گرگانی که یادگار روزگار اشکانیان است در کنار کلام شاعر به واژه هایی چون خویشکاری، شمن، گوسان و خنیاگر هم اشاره دارد که هر یک سهمی در جذابیت و موسیقی روح نواز مجموعه داستان دارند؛ گوسان و خنیاگر، همان حال و هوای عاشقانه و وصال روایی عشق کهن را بر فضای داستان حاکم می سازند، که دیگر نقش آفرینان. پر بسامدترین قسمت اثرگذار داستان، شمن بودن آدمی در دانایی اوست که به عدالت و ایثار و فرمانروایی بلامنازع تقدیر جهان و آبادی جهان سرک می کشد. سرودگویی یعنی لحن نامه ها، مناظره، سرزنش یکدیگر، دشنام و اوقات تلخی یکی بر دیگری، پرسش و پاسخ، تشویق و تحریک، پند و اندرز است و هم تحسین یکدیگر، چون گله و شکایت که محور وقایع واقع گرایانه است. خویشکاری در آزادگی، سخنوری و بخشندگی، در کنار شادی، نیکنامی، خوشبختی، رفاه، اعتقاد به قضا و قدر و نبرد درونی و برونی بشر، کنار رفتن ابرهای تیره دوران کهولت فرمانروایی شاه موبد و بر اریکه قدرت نشستن رامین و فرارسیدن دوران زندگی آرام مردمان ایران، نکات ارزشمند داستان است.

واژه های کلیدی: موبد، شهر، ویس، رامین، خویشکاری

۱. مقدمه

منظومه ویس و رامین بیشتر نامه است، چه معما، سرود و خواب و اوصاف زندگی و خرد را هم در نهاد خود ذخیره دارد. نامه ها از انواع ادبی در مقوله تغزل و ادب غنایی است که به منظور بیان عواطف و احساسات عاشق و معشوق به صورت محاوره گونه و عاشقانه سروده می شود. این نوع منظومه که از منظومه های غنایی شعر فارسی است، در قالب مثنوی به صورت داستان با وزن و اسلوب هرچه ساده تر و در شرح عشق و عاشقی در قرن هشتم هجری رواج فراوانی یافت. از هفت منظومه ای که هم اکنون به نام ده نامه شناخته و در دست است، شش منظومه در قرن هشتم و یکی از آنها در قرن نهم سروده شده است. شش منظومه متعلق به قرن هشتم در بحر هزج و یک منظومه مربوط به قرن نهم در بحر خفیف است. «ده نامه هایی که تا کنون شناخته شده اند عبارتند از: ده نامه موسوم به منطق العشاق اوحدی مراغه ای، ده نامه موسوم به تحفه العشاق رکن صاین هروی، ده نامه یا محبت نامه از ابن نضوح فارسی، ده نامه خواجه عماد فقیه کرمانی، عشاق نامه فخرالدین عراقی، ده نامه موسوم به روضه المحبین ابن عماد شیرازی، ده نامه عارفی هروی، عشاق نامه عبید زاکانی، روضه العاشقین عزیز بخاری، صحبت نامه همام تبریزی، محبوب القلوب یا ده نامه حریری، ده نامه موسوم به روح العاشقین شاه شجاع کرمانی. سابقه ده نامه نویسی حداقل به هجده قرن پیش می رسد. گویند آبخور ده نامه های قرن هشتم به بعد، نامه های ده گانه ای است که فخر الدین گرگانی در منظومه ویس و رامین آورده است.» (نوش آذر، برگ ۷۲) در کهن الگوی داستان ویس و رامین، الگوی مثبت مادر، کمتر از جنبه منفی و اهریمنی است، چون فضای کلی و محتوای غریزی و نفسانی نیمه نخست داستان بیشتر است. بخش دوم داستان که از ده نامه ویس و رامین آغاز می شود شروع تحول رامین و پایان داستان، رسیدن به شناخت خویشتن خویش اوست؛ و این نکته بارز باعث می شود به کمک فضای روحانی که در انتهای داستان حاکم می شود کهن الگوی منفی کم رنگ جلوه گر شود. ویس از همه جهات در این داستان عاشقانه تحت جبر خودخواهانه مادر است، مادر با اقدام نامعقول خویش سرنوشت ویس را پیش از زاده شدن تعیین کرد. ویس به حکم فرمانبری از مادر و با عهده ای که مادر با شاه موبد بسته، به جای زیستن در کنار شوهر جوان و مرد مورد علاقه اش، در بدترین احوال هنگامی که پدرش را کشته و او را از حجله زفاف بیرون کشیده و به دست مردی فرتوت سپرده اند به زناشویی با این مرد تن در نمی دهد و از دایه اش کمک می گیرد تا از طرف شاه یک سال به او مهلت داده شود غم از دست دادن پدر را از دوش بردارد و به بازیابی روحیه اش بپردازد و این درخواست منجر به بستن مردی شاه موبد به دایه می سرانجامد، بی آنکه خود در این سرنوشت نامیمون کوچکترین شرکتی داشته باشد. داستان چنین است: شاه موبد منیکان در جشنی که به مناسبت بهار برگزار کرده است عاشق بانویی زیبا به نام شهره می شود، شهره که دارای همسر و چند پسر است، درخواست ازدواج شاه را قبول نمی کند در عوض به او قول می دهد اگر در آینده دختری به دنیا آورد به همسری او در آورد. پس از گذشت سالها از این اتفاق شهره صاحب دختری می شود که نام او را ویس می گذارد. رامین برادر کوچک شاه موبد و ویس عاشق همدیگر می شوند، از طرفی شاه موبد که اکنون پیر شده است می خواهد با ویس ازدواج کند که این موضوع باعث حوادث زیادی می شود. سرانجام شاه موبد به وسیله گرازی که به او حمله می کند کشته می شود و این واقعه باعث می گردد رامین جانشین شاه موبد شود و با ویس زندگی مشترک را تا پایان عمر بگذراند. رام در اوستا رام یا رامن آمده و در پهلوی رامشن گفته اند؛ معنی آن همان است که در فارسی دارد یعنی صلح و سازش و آسایش و خوشی و شادمانی، چنانکه فردوسی گفته است:

برین گونه خواهد گذشتن سپهر
نخواهد شدن رام با من به مهر

معین در فرهنگ فارسی اعلام در معرفی رام معشوق ویس آورده است: رام را نام شخصی دانسته اند که واضع چنگ بوده است.

بر فلک بر داشته خورشید جام وانگهی بر سما بنواخته ناهید چنگ رامتین (عبدالواسع جبلی)

رامین سازنده و نوازنده چنگی مخصوص بود و چنگ را به نام او رامین می گفته اند. ضمن این که ویس هم نوازندگی بلد بوده است. فخرالدین اسعد گرگانی آورده است: موبد، شاه ایران در جشنی بهاری که برگزار کرده است از زنی زیبارو به نام شهره که از همدان به مهمانی جشن او آمده است، و از زنان دیگر مدعو، به سبب موقعیت و ملکه بودنش در همدان، مورد توجه قرار دارد، خواستگاری می کند. شهره که شوهر دارد و خزان زندگی را در خود می بیند درخواست شاه را رد می کند. شاه از او دختری می خواهد، اما شهره تنها پسرانی دارد. شاه از او می خواهد که اگر زمانی صاحب دختری شد، دختر را به ازدواج او درآورد و شهره که فکر نمی کرد، دوباره کودکی باردار شود، با شاه پیمان می بندد که چنین پیمانی را به یاد داشته باشد. سالی دیگر شهره فرزند دختری به دنیا می آورد و نامش را ویس می گذارد. شهره پیمان با موبد را تا روز ازدواج ویس با برادرش ویرو به فراموشی می سپارد. روز ازدواج فرستاده‌ای از سوی مؤبد به گوران، نزد شهره می آید و پیمانش با موبد را به او یادآور می شود و می گوید شاه گفته است همسر آینده مرا به نزد من بفرست. ویس با شنیدن خبر بر سر مادر فریاد می کشد که وی چگونه دختر متولد نشده‌اش را به عقد شاه درآورده و به فرستاده می گوید که وی اکنون شوهر دارد و مؤبد پیر و احمق است و همسر جوانی نباید طلب کند. موبد به شاهان اطراف از پیمان شکنی شهره می نویسد و سپاه جمع می کند تا در این راه جنگی بپا کند و ویس را به اجبار به سرای خود آورد. باری، جنگی میان آنان درگیر می شود که با وجود کشته شدن قارن پدر ویس، سپاه ویرو در جنگ پیروز می شود. پیش از آنکه سپاهیان تازه نفس که در راه بودند به جنگ پیوندند، موبد کارزار را رها می کند و به سوی گوران، جایگاه ویس می راند. موبد متوجه می شود که ویس حاضر نیست با او بیاید، بنابراین برای شهره نامه‌ای می نویسد و از پیمانش یاد می کند و نیز هدایای بسیاری برای شهره می فرستد. شهره هدایا را می پذیرد و شبانه دروازه قصر ویس را بر موبد می گشاید. پیش از آنکه ویرو به گوران بازگردد، موبد ویس را به سوی مرو می برد. با بازگشت ویرو، شهره وی را از تعقیب موبد باز می دارد. در میان راه به سوی بلخ پرده کالسکه ویس به کنار می رود و رامین، برادر شاه موبد، با دیدن ویس زیبا به او دل می بازد. با روبرو شدن ویس، دایه اش باخبر می شود و با شنیدن احوال ویس برای یاری او به مرو می رود. ویس که می داند دایه جادوگری بلد است از او می خواهد تا بوسیله جادویی توان جنسی موبد را برای یکسال از بین ببرد. دایه طلسمی می سازد و آن را کنار رودی زیر خاک می کند، تا پس از یکسال آن را بیرون آورده و توان جنسی را به موبد به او برگرداند، اما بر اثر سیل و طوفان طلسم برای همیشه گم می شود. بنابراین ویس که دو بار ازدواج کرده است، همچنان باکره می ماند. رامین که دلخواه ویس شده است دست به دامان دایه می شود تا زمینه دیدار آنها را فراهم کند. ابتدا دایه خواست رامین را نمی پذیرد، تا آنکه رامین با دایه همبستر می شود و پس از هم آغوشی مهر رامین بر دل دایه می نشیند و دایه پس از مدتی که در گوش ویس از رامین می گوید، سرانجام او را راضی به دیدار رامین می کند. ویس نیز به رامین دل می بازد. در ابتدا از پادافراه (مکافات) وحشت دارد، اما در زمانی که موبد به سفر می رود، دایه دو دلخواه را به هم می رساند. تصویر این هم آغوشی از سوی گرگانی یکی از زیباترین صحنه‌های اروتیک ادبیات جهان محسوب می گردد.

ز تنگی دوست را دربر گرفتن دو تن بودند در بستر چو یک تن

اگر باران بر آن هر دو سمنبر بیاریدی نگشتی سینه‌شان تر (برگ ۱۲۹)

موبد از راز دیدار ویس و رامین آگاه می شود، تهدید می کند که ویس را کور می کند، اما ویس به تندگی به موبد پاسخ می دهد که مرا از مجازات نترسان و هر چه می خواهی با من بکن، من تا زنده‌ام دل از رامین بر نمی دارم.

وگر تیغ تو از من جان ستاند
که جان بسپرد ویس از بهر رامین
مرا این نام جاویدان بماند
به صدجان می خرم من نام چونین (برگ ۱۳۳)

پس از کشمکش‌های فراوان، فرستادن ویس به گوراب و بازگرداندن او و یکبار زندانی کردن او در قلعه و دور کردن رامین از مرو و حتی ازدواج کوتاه‌مدت رامین با گلنار (گل) باز هم ویس و رامین به رابطه خود ادامه می‌دهند، تا سرانجام با پند دایه، ویس تصمیم می‌گیرد که در هنگام شکار و نبودن موبد علیه شاه قیام کند و حکومت و تخت را به رامین محول کند. ویس با زنان مهتران و نامداران به آتشگاه خورشید می‌رود و گوسفندانی قربانی کرده و به مستمندان می‌بخشد. بعد در بازگشت ویس و رامین با چهل تن فرد جنگی در لباس زنانه از آتشگاه به دژ می‌روند و در هنگام تاریکی با شمشیر و آتش زدن دژ، مردان موبد را و حتی برادر شاه را هم می‌کشند و گنج را برداشته و از مرو به سوی گیلان و دیلم می‌گریزند. در آنجا رامین سپاهی دور خود گرد می‌کند و چون تمام گنج با اوست شاهان دیگر نیز به فرمان او می‌آیند. از سوی دیگر موبد در زمان آماده شدن برای جنگ با رامین بوسیله گرازی کشته می‌شود، و رامین بر تخت شاهنشاهی تکیه می‌زند. یس و رامین ازدواج می‌کنند و صاحب دو فرزند به نام‌های خورشید و جمشید می‌شوند. ویس در سن هشتاد و یک سالگی می‌میرد. رامین نیز پس از مرگ ویس پادشاهی را به پسر خود می‌سپارد و تا روز مرگ به آتشگاه می‌رود. پس از سه سال رامین نیز می‌میرد، جسد او را در کنار ویس به خاک می‌سپارند و تن آنان در این جهان و روان آنان در مینو به یکدیگر می‌پیوندند. تنش را هم به پیش ویس بردند. دو خاک نامور را جفت کردند.

روان هردوان در هم رسیدند
به مینو جان یکدیگر بدیدند (برگ ۳۷۲)

ضرب المثل‌ها و اصطلاحات و نکات پند آموز بسیاری در منظومه ویس و رامین، به کمک اندیشه و قلم فخر گرگانی به یادگار مانده است. مانند: بار کج به منزل نخواهد رسید. که بیش از همه در مورد شخص شاه موبد نمود داشته است. موفقیت انسان در آن است که پا را از حد خود فراتر نگذارد و بر اساس عقل و طبیعت انسانی، که راه میانه روی را ارایه می‌دهد و مقبول همه است، رفتار کند؛ پس باید پندار و رفتار و کردار عاقلانه و عادلانه باشد. حيله گری و مکر زمانه، شگفتی کار جهان، دگرگونه بودن تقدیر بر کار جهان، مراحل سخت عشق و دلدادگی، از شگردهای رفتاری داستان ویس و رامین است که شاعر با توانایی و قوت و قدرت تمام به آن پرداخته و داستانی جذاب را از دوران بسیار دور روزگار گذشته به یادگار گذاشته است. موبد منیکان که فرمانروا و حاکم بلامنازع وسعت پهناوری از کشور است نباید خواسته نامعقول داشته باشد، آن هم در دوران پیری و تجربه و پختگی، به خود اجازه دهد که از زنی که در ظاهر امر نشان می‌دهد توانایی فرزند دار شدن را ندارد دختر نازده‌ای را خواستگاری کند، اگرچه مادر دختر قبول وعده کند. خرد حکم می‌کند از فرمانروا انتظار بیشتری برود. سرانجام بر اثر حرف ناسنجیده و پیمان غیرعاقلانه، موبد، همه چیز حتی جانش را از دست می‌دهد.

جهان را رنگ و شکل بی‌شمار است
خرد را با آفرینش کار زار است

زمانه بندها داند نهادهن
که نتواند خرد آن را گشادن

نگر کاین دام طرفه چون نهادهست
که چونان خسروی در وی فتادست (برگ ۴۲)

زاده شدن ویس از شهر، مادری که انتظار بچه دار شدن را نداشت، به علت پیر و سالخورده بودن، از شگفتی کار جهان است.

زمانه دستبرد خویش بنمود شگفتی بر شگفتی بر بیفزود

به پیری بارور شد شهربانو تو گفתי در صدف افتاد لؤلؤ (برگ ۴۲)

دعوت موبد از سران کشور برای مهمانی و دیدار با شهر و بعد از آن تولد ویس و مهمتر از همه کنار رفتن روبند از چهره ویس و افتادن نگاه رامین به ویس، نشان از دگرگونه ساختن و دگرگونه بودن تقدیر برکار جهان و زندگی دو برادر است.

نگر تا در دلت ناری گمانی که کوشی با قضای آسمانی

اگر خواهد به من دادن تو را بخت چه سود آید تو را از کوشش سخت

قضا رفت و قلم بنوشت فرمان تو را جز صبر کردن نیست درمان (برگ ۷۵)

مراحل سخت عشق و دلدادگی، از نگاه نخست تا پایان زندگی دو دلباخته، به اندیشه و قلم فخرالدین الاسعد گرگانی مجذوب کننده و دلپذیر است.

ز عاشق زار تر زاری نباشد ز کار او بتر کاری نباشد

کسی را کش تبی باشد بپرسند و زان مایه تپش بر وی بترسند

دل عاشق در آتش سال تا سال نپرسد هیچ کس وی را از آن حال (برگ ۹۶)

طبق عناصر داستانی، زاویه دید اغلب به صورت سوم شخص می باشد و نویسنده چون گوینده ای اعمال و رفتار شخصیت های داستان را به خواننده گزارش می دهد. پیوند بخش های داستان، به وجود آمدن گره ها در کار و باز شدن گره ها، کشمکش میان شخصیت های داستان، انتظار کشیدن، داستان را با شاخ و برگ های عجیب و غریب و اتفاقات و تصادفات غیرعادی پر و بال دادن، همه از هنر هنر آفرین شاعر است. شخصیت ها ساختگی اند و در دنیای ساختگی وجود دارند؛ اما امور گوناگونی را تجربه می کنند که همه انسانی بوده و واکنشی بر همدلی موجب می شوند. اوصاف و عناوین برای پیشبرد داستان است. مجموعه خصایص ظاهری قهرمانان مانند: سن، مقام، ظاهر و جزئیات سیما و ظاهر افراد نمایانگر شده است. شخصیت ها یا قهرمانان اصلی داستان ویس و رامین در دو منطقه ماه (بلخ) و مرو (همدان) جای دارند: موبد و بستگانش در بلخ و ویس و بستگانش در همدان. مادر رامین نام خاصی ندارد و نقش چندانی در داستان ایفا نمی کند، جز یکی دو مورد که آن هم خیلی کم رنگ است.

همی تا شاه رفته بود و رامین همیشه اشک مادر بود خونین

گهی بر روی خون دیده راندی گهی از درد دل فریاد خواندی (برگ ۴۱۱)

زرد از مادری هندو زاده شده بود و برادر ناتنی موبد و رامین بوده است. او همیشه به موبد وفادار ماند و بر اثر همین وفاداری هم به دست رامین کشته شد و در شخصیت او ابهام و پیچیدگی وجود ندارد.

وز ایشان زرد را مادر دگر بود شنیدستم که از هندو گهر بود (برگ ۲۱۱)

در داستان ویس و رامین، موبد که شاه و فرمانروای مملکت است موجودی سزاوار ترحم معرفی می شود. او شخصیتی عادی است نکته مثبت او حفظ حریم خانوادگی اش است در کنار موارد منفی که از او سر می زند، او بی اراده و سست رای، بی عقل و منطق و زورگو و مستبد است و شاید برای همین است که دست تقدیر، در زمانی که انتظارش را نداشت، مجازاتش کرد.

چو بشنید این سخن موبد دگر بار فزود از غم دلش را بار بر بار

گهی چون مار سر خسته بیچید گهی چون خم پر شیره بجوشید (برگ ۲۲۳)

رامین برادر اصلی موبد است. عاشق ویس است و برای رسیدن به دلبر به هر کاری تن در می دهد ولی همین عاشق بی قرار، با دیدن اندکی بی مهری از ویس و با راهنمایی دوستش با گل ازدواج می کند و پس از مدتی پشیمان می شود و به سوی ویس بر می گردد. رامین اگر چه دارای شخصیتی ساده و آشناست، ولی پویایی و تغییر و تحول در شخصیتش واضح و آشکار است. او در سال های پادشاهی اش مردم را به رفاه می رساند.

چو رامین چند گه بر بام نشست شب تاریک با سرما پیوست

نبود او را زیان از برف و باران که اندر جانش آتش بود سوزان (برگ ۲۲۵)

پدر ویس و ویرو، قارن نام دارد و با این که بزرگ خاندان ماه است در داستان نقش زیادی ندارد و در جایی به نام خسرو از او یاد شده است.

تو را خسرو پدر، بانوست مادر ندانم در خورست شویی به کشور (برگ ۴۹)

قارن در لشکرکشی موبد به همدان که برای نبرد با ویرو آمده بود، کشته شد. زن قارن و مادر ویس و ویرو، زنی زیبارو است که مورد توجه شاه موبد قرار می گیرد و شهر نام دارد. بزرگترین گناه شهرو این است که به شاه موبد وعده می دهد اگر فرزند دختری به دنیا آورد او را به موبد بدهد.

چو مادر دید ویس دلستان را به گونه خوار کرده گلستان را

بدو گفت ای همه خوبی و فرهنگ جهان را از تو پیرایه است و او رنگ (برگ ۴۸)

فرزند شهرو و قارن، ویرو نام دارد که برادر ویس است. بعد از بلوغ ویس، مادر او را شایسته ویس می داند. بعد از ازدواج ناموفق آن دو با هم و حمله موبد و کشته شدن قارن، او به جانشینی پدر منسوب می شود. او در کل شخصیت مثبت و عاقلی دارد و کاری خلاف عقل و اخلاق از او سر می زند.

در ایران نیست جفتی با تو همسر مگر ویرو که هستت خود برادر (برگ ۴۹)

خواهر ویرو و دختر شهرو و قارن، ویس معشوقه و همسر دوران طولانی زندگی رامین است. او ابتدا تصمیم دارد با ویرو ازدواج کند، اما به زور، زن موید می‌شود. عاشق برادر شوهر خود رامین می‌گردد و با او عشقبازی می‌کند. ویس هر چند در حق موید، خائن و ستمکار است، اما برای رامین، دلدادهای بی‌همتاست. ویس در آخر داستان، تبدیل به زنی پخته و با وفا برای شوهرش، رامین می‌شود. او یک هدف را با تمام وجود آن را دنبال می‌کند. از بین شخصیت‌های داستان، دایه نمود بارزی دارد. او رابط بین عاشق و معشوق و پنهان کار و عاقل است.

چو دایه دید وی را زار و گریان دلش بر آتش غم گشت بریان (برگ ۱۰۱)

فضای عاشقانه که بر سرتاسر داستان حاکم است. شاعر به افسانه‌های (یهودی و اسلامی و مسیحی) و سلیمان و بلقیس و یوسف و لیلی و مجنون و نوح و قارن اشاره می‌کند و آداب و رسوم آن‌ها را جزو آداب و رسوم زرتشتی می‌آورد، خواننده متوجه می‌شود که عقاید اسلامی در ویس و رامین فضا و رنگ خاصی ایجاد کرده است.

گنه کرد آدم اندر پاک مینو هر آینه منم از گوهر او

به گوهر نه خدایی نه فرشته یکی ای همچو ما از گل سرشته

دل رام آنکھی بشکبید از ویس که از کردار براشکبید ابلیس (برگ ۱۸۹)

توصیف، نقش عمده‌ای در موفقیت داستان بازی می‌کند، و توصیف چیزی است که صحنه، گفتگو، شخصیت، و همه حالات و مقتضیات آن را به تصویر می‌کشد.

چو قامت برکشید آن سرو آزاد که بودش تن ز سیم و دل ز پولاد

خرد در روی او خیره بماندی ندانستی که آن بت را چه خواندی

گهی گفتمی که این باغ بهار است که در وی لاله‌های آبدار است

بنفشه زلف و نرگس چشمان است چو نسرین عارض و لاله رخان است (برگ ۴۳)

از منظر موقعیت جغرافیایی داستان ویس و رامین در ایران شمالی جریان می‌یابد. میدان وقوع حوادث از خراسان شرقی تا ماد (همدان) و دقیق‌تر از مرو تا همدان است. از جنوب، جز اشارات ضمنی به فارس و شیراز و کرمان نامی نیست و تنها خاندان ماد است که با جنوب پیوستگی بیشتری دارد. تختگاه شاه، مرو شایگان یا شاهجان است.

۲. خویشکاری‌ها

واژه خویشکاری معادل function وضع شده است. در کتاب ریخت‌شناسی قصه‌های پریان نوشته ولادیمیر پراپ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ در فرهنگ آکسفورد به معنی ایفای کار کردن، طرزکار، کارایی، فعالیت، تابع، کار ویژه، پیشه، مقام، مأموریت، ایفاء، عمل کردن، کارکردن، وظیفه داشتن، آیین رسمی آمده است. خویشکاری یعنی عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از نقطه نظر اهمیتی و کارکرد و وظیفه‌ای که در جریان عملیات قصه دارد، تعریف می‌شود. خویشکاری شاه موید، شاه

موبد از سرزمین شرق کشور، مرو (واقع در خراسان بزرگ) بوده است. بی اراده و بی منطق و زورگو و مستبد است. او قابل ترحم است. چهره ای منفی دارد. از جانب تقدیر مجازات می شود. ننگ را نمی پذیرد. معتقد به آیین ها و باورهای گذشتگان است (آزمایش و عشق خودخواهانه به ویس دارد. خویشکاری زرد: زرد برادر ناتنی شاه موبد و رامین است. وفادار به برادر است. شخصیتی راستین و ساده دارد کاری بر خلاف شاه انجام نمی دهد. شعور و درک از جامعه دارد. ایجاد ارتباط با دیگران برقرار می کند. حفاظت از منافع دیگران دارد. بر خلاف رامین که برادر را رها می کند تا پایان عمر وفادار به برادر می ماند. خویشکاری رامین، رامین برادر شاه موبد و برادر ناتنی زرد است. او یکی از این سه برادر است که به اوج خدمت رسانی به مردم نایل می شود. عاشق ویس است. همسر گل (گل دختر رفیدا، از بزرگان) است. پویا و متغیر است. فرزندش خورشید را به تخت شاهی می نشاند و کشور را به آرامش می رساند. خویشکاری شهرو، شهرو از سرزمین غرب کشور یعنی همدان بوده است. همسر قارن است. او مادر ویس و ویرو است. گناهش قول و قرار با شاه موبد است که قبل از تولد فرزند سرنوشت او را رقم می زند. شهرو چهره منفی دارد (قول دادنش به شاه موبد و فریفته شدنش به مال و منال). در پایان شخصیت مثبت و عاقلی دارد، آنجا که بر قسمتی از کشور حکمرانی دارد. خویشکاری ویس، ویس دختر قارن و شهرو است. او خواهر ویرو است که در ابتدا به فرمان مادرش به عقد برادر در می آید؛ و همسر قانونی شاه موبد و عاشق رامین است. او در حق شاه موبد بدی می کند به او خیانت و ستمکاری می کند. در نهایت زنی باتجربه و وفادار به شوهر دلخواهش می شود. ویس هم بر بخشی از کشور حکمرانی دارد. خویشکاری قارن پدر ویس و ویرو و همسر شهرو است که در حمله شاه موبد به پایگاه ویرو کشته می شود. خویشکاری دایه از سرزمین خوزان بوده است. چاره جو است. زیرک و کاردان است. پیام رسان است. افسونگر است. آموزگار است. فالگوش است. رنگ آمیز (حیله گر) است. جاهایی هم دیو خوانده شده است.

۳. واژه های داستان

تفسیر متن، کشف سخن گوینده از درون متن است و هر آنچه را می خواهد انتقال دهد. ابزار و ادوات برداشت از متن نگاه و فهم خواننده است که گاه علم مطلب را دنبال می کند و گاه حواشی و زواید یعنی نکات منفی داستان را می جوید. هنر این است از روش های صحیح برای فهم کامل متن کمک بگیرد و از این طریق به مقصد و یا مقاصد نویسنده برسد. دانشی را دنبال کند که به شیوه فهم و مکانیزم تفسیر متن کمک می کند. واژه های شمن، گوسان، خنیاگر هر یک خویشکاری خویش را بردوش می کشند. یکی از دانایی می گوید که توانایی بار می آورد، دیگری از سخن و سخنوری و شرط شفاهی کلام می گوید و امانت داری را کلید ادای حق مطلب در دست و نگاه تعادل به متن می نهد و بعدی به وجد آوردن روح و روان هر آنکه را با سرو کار دارد؛ چه از طبیعت نشأت می گیرد و به درمان سلامت تن می پردازد که لذت زیستن است.

صورت صنع تو آمد ساعتی در بتکده گه شمن بت می شد آن دم، گاه بت می شد شمن

شمن در اصل به معنی دانا است. برخی از زبان سانسکریت به معنی پارسا گرفته اند. کاربرد واژه شمن در فارسی به گذشته های دور می رسد و در سروده های بزرگان شعر پارسی نمونه ها متعددی از کاربرد آن دیده می شود. شمن باوری، کهن ترین رسوم انسان برای درمان و پزشکی است. روش های شمنی در دوران دیرینه سنجی یعنی حدود دو بیست و پنج هزار سال پیش در میان شکارچیان ساکن در آسیای مرکزی پدید آمد. سنت های شمنی در میان مردمان گوناگونی از جمله اسکیموها،

سرخ‌پوستان، قبایل آفریقا، و اقوام ترک‌تبار و مغول وجود داشته است. بوداگرایی تبتی نیز یکی از منابع و مآخذ سترگ شمنیسم است. پیروان شمنیسم بر این باورند که شمن‌ها می‌توانند به حالت خلسه روحی دست پیدا کنند و از این طریق به بُعدهای دیگر واقعیت سفر کنند. شمن‌ها معتقدند که همه آفریده‌ها، از جمله سنگ و درخت و کوه‌ها زنده‌اند. در باور خود؛ آن‌ها برای رسیدن به مقصود خود با این نیروهای طبیعی نیز کار می‌کنند. برای رسیدن به خلسه، شمن‌ها از راه‌های گوناگون از جمله رقص و حرک تکراری، تلقین به خود، تمرکز بر یک ریتم مکرر و استفاده از مواد روان‌گردان استفاده می‌کنند. گوسانان وظیفه انتقال تمام فرهنگ شفاهی ایران را بر عهده داشتند که بعد ها با شکل‌گیری جامعه متمدن شهری این وظایف بین دیگران تقسیم شد و تنها نقالی و داستان‌پردازی بر عهده گوسانان باقی ماند گوسانان، نخستین راویان فرهنگ شفاهی ایران بودند و انتقال فرهنگ‌ها و خرده فرهنگ‌های شفاهی را، بر دوش کشیدند. دوران گوسان‌ها زمانی بود که تمدن از نظر ساختاری به آن پیچیدگی نرسیده بود که مسایل تجزیه و تحلیل شوند و هر کدام به طور جداگانه راوی داشته باشند، اما بعد از آن خنیاگران جایگزین آنها شدند و تنها کم‌کم در کنار آنها کسانی مثل نوروز خوان‌ها، شاهنامه خوان‌ها وظیفه نقالی و داستان‌پردازی را بر عهده گرفتند. برخوان‌ها، منقبت‌خوان‌ها، تعزیه‌خوان‌ها، مداحان و نوحه‌خوان‌ها، انتقال بخش‌های دیگری از این فرهنگ شفاهی را به عهده داشتند، تا جایی که اجرای نقل‌های آیینی، مذهبی، روایی، نقالی، غنایی، هستی‌شناسی، حکمی، اوراد و جادویی، حماسی و غیره هر کدام بر عهده صنف خاصی قرار گرفت. هنر گوسان‌ها به ایجاد نمایش‌های ملی هم مربوط است. از این رو مورد کم‌مهری و آزار مقامات مذهبی زمان خود می‌شده‌اند. گوسان‌ها گروه واحد مستقل داشتند، ولی هرکسی می‌توانست به گروه آنها وارد شود، به شرط پذیرش روش‌های زندگی معمول آن، یعنی دوره گردی، شب‌بیداری و رقص و آهنگ‌زدگی آنها، یعنی کولی‌وار زندگی کردن، خانه به دوش بودن. مجموعه یافته‌ها نشان می‌دهد که گوسان در زندگانی دوران ساسانیان و قبل از آن در دوران پارتها و همسایگان آن‌ها نقش داشته‌اند. اینان چون قلمرو معین و مشخصی نداشتند و در حال کوچ بودند، خبر اوضاع مردم هر ناحیه را به نواحی دیگر انتقال می‌دادند. آنها برای رفع نیازهای مادی خود، مردم و حتی بزرگان و وزرا و شاهان را با هنرنمایی‌های زیرکانه سرگرم می‌کردند، در بزم و رزم و شادی و سوگ حضور پیدا می‌کردند. خلاصه اینکه، آنان انتقال دهنده قسمتی از سنت‌های مردمان و داستان‌گو و نوازنده و شاعر و نگهدارنده دستاوردهای قدیم و بیان‌کننده موقعیت‌زمانه خود بوده‌اند. هنرمند گوسانی که علاوه بر موسیقی دانی، شش‌هم می‌دانسته است، گاه تکنواز و گاه سرپرست گروهی از نوازندگان بوده، و به دعوت حاکمان شهر و روستاها در جشن‌های آنان، با توجه به شرایط آن ناحیه، مردمان و اداره‌کنندگان منطقه را مسرور و گرم‌باش می‌ساخته است. گروه دیگر، خنیاگران بوده‌اند، که هنرشان هم نزد پارت‌ها و هم مادها و همچنین در دوره هخامنشیان، حرفه و ممر کسب درآمد‌گذر زندگیشان بوده است. بسیاری از داستان‌های اساطیری عهدهای قدیمی‌تر از هخامنشی، توسط سنت خنیاگری دوره هخامنشی باقی مانده است. به جای خنیاگر، در نوشته‌های قرن‌های بعد، نواگر و چامه‌گو و رامشگر به کار رفته است. نوازنده و خواننده پارسی را هونیانگر می‌خوانده‌اند. گروه‌هایی از آنها که در مناطق کوهستانی و انبوه داروهای گیاهی زندگی داشتند، چنان با طبیعت و خلق و خوی آن، انس گرفته بودند که آموخته بودند چگونه از گیاهان طبیعی برای درمان دردها و تسکین آلام خویش و هموعان خود استفاده کنند. اینان گیاهان خشک کرده شده مناطق سردسیری را به نواحی گرمسیری و بالعکس انتقال می‌دادند و از این راه مخارج زندگی و دیگر مایحتاج نیاز خود را برآورده می‌ساختند. سنت خنیاگری غیر حرفه‌ای نزد ایرانیان باستان، چنان نیک بوده است که بسیاری افراد از طبقه اشراف، برای سرگرمی این کار را انجام می‌دادند. چنگ‌نوازی و آواز خوانی شاهزادگان در آثاری چون یادگار زریران و شاهنامه خردمند طوس و ویس و رامین، گویای علاقه مندی هنردوستان به

شعر و موسیقی بوده است. خنیاگری به عنوان یک هنر در خدمت زندگی و افزودن به خوشی های گذر عمر بوده و اختصاص به طبقه خاصی نداشته، بلکه هنر، هنرمند را پیدا و هنرمند، هنرش را نمایان می سازد از گفته های دوران لالایی های مادران در بدو تولد فرزندان به ارث ایرانیان رسیده است. نمونه صحت گفتار منظومه درخت آسوریگ است که بازمانده ای از نوعی شعر شفاهی است که نقش خنیاگران، در کنار کاهنان قرار دارد. با پیدا شدن بسیاری از نوشته های شعری فارسی دوره میانه، و بازماندن آثاری ادبی و روش های پیشرفته نوشتن نشان می دهد شیوه های نوین شعر سازی و شعر گذاری به موسیقی زیر نفوذ فرهنگ عربی شعر خنیاگری عهد باستان را بی رونق کرد و کم کم از بین برد و ایرانیان بعد از تسلط اعراب، کم کم به زبان عربی شعر گفتند و وزن های ملی خود را بر اساس این خواسته های جدید شکل بخشیدند و تنها میهن دوستان و زرتشتیان دنباله کار را ادامه دادند و این میراث شعری را حفظ کردند. با مرور زمان چون توجه و پرورش ثروتمندان جامعه برای پرورش خنیاگر و شعر خنیاگری بسیار کم و اندک و حتی نابود شد، این سنت باستانی نیز خیلی زود رو به نابودی رفت.

۴. عادات و رسوم و فرهنگ عامه مردم در منظومه ویس و رامین

نبرد درونی بشر

مرا این راه بد جز دیو ننمود پشیمانم بر آن کم دیو فرمود (برگ ۳۳۳)

ببرد از ره دلم را دیو و تندی به مهر اندر پدید آورد کندی (برگ ۳۴۱)

اشاره به هفت طبقه آسمان

چو تو گویی بگيرد آن فلان را بلرزد هفت اندام آسمان را (برگ ۳۷۵)

اعتقاد به مذکر بودن خورشید و مادینگی ماه دارد.

تو بانو باش تا او شاه باشد به هم با تو چو حور با ماه باشد (برگ ۳۵۱)

عقیده به این که زمین روی شاخ گاو و گاو روی ماهی قرار دارد.

چو بر رامین مقرر گشت شاهی زدادهش گشت پر مه تا به ماهی (برگ ۳۶۸)

اعتقاد به قضا و قدر و تعیین سرنوشت از قبل

سیه سر را گنه بر سر نبشتست گنهکاریش در گوهر سرشتست (برگ ۳۱۲)

ندانم بر سر من چه نبشتست که کار بخت با من سخت زشتست (برگ ۳۵۰)

اشاره به سیمرغ و کیمیا

مگر سایه شب از فرّ همایست چو نور روز از فرّ خدايست (برگ ۳۷۴)

- وفای تو چو سیمرغست نایاب که دل بی رحم داری، چشم پر آب (برگ ۳۳۵)
- زجود تو همیشه شاد و مستم تو گویی کیمیا آمد به دستم (برگ ۳۷۸)
- آذین بستن هنگام جشن و شادی
- چهل فرسنگ آذین ها ببستند همه جایی به می خوردن نشستند (برگ ۲۴۲)
- خراسان سر به سر آذین ببستند پری رویان بر آذین ها نشستند (برگ ۳۶۷)
- نفرین کردن: دعای خوب یا بد در حق کسی
- به گرگان رفت خواهد شاه موبد که روزش نحس باد و طالعش بد (برگ ۳۴۶)
- شب تو روز باد و روز نوروز سرت پیروز رنگ و بخت پیروز (برگ ۳۷۸)
- در دوره شاهی رامین که ۸۳ سال طول می کشد، دنیا نمونه ای از دوره آخر زمان می شود.
- به فرش گشته سه چیز از جهان کم یکی رنج و دوم درد و سوم غم (برگ ۳۶۸)
- توجه به اصطلاح " بند از بالا نبرد " بند از طرف خدا قطع نمی شود.
- طناب عمر تو تا حشر بسته ندیم خرمی با تو نشسته (برگ ۳۷۸)

۵. چند مثل و اصطلاح

- ره انجام: تیز رفتار، تیز پا
- دگر ره گفت با رخس ره انجام نهی رخشا همی بر چشم من گام (برگ ۳۱۰)
- گناه از کوچک و بخشش از بزرگ
- اگر پوزش نکو باشد ز کهتر نکوتر باشد آمرزش ز مهتر (برگ ۳۱۳)
- دستان نهادن: ترفند زدن، فریب دادن
- هم او را هم مرا دستان نهادی هزاران داغمان بر جان نهادی (برگ ۳۱۴)
- نو که آمد به بازار کهنه می شه دل آزار
- درم هرگه که نو آید به بازار کهن را کم شود در شهر مقدار (برگ ۳۱۶)

یکی را به ده راه نمی دادند، سراغ خانه کدخدا را می گرفت

توی رانده چو از ده روستایی که آن ده را سگالد کدخدایی (برگ ۳۲۰)

کور از خدا چه می خواهد، دو چشم بینا

من آن خواهیم که تو باشی شکوبا چه خواهد کور جز دو چشم بینا (برگ ۳۲۶)

بالا تر از سیاهی رنگی نیست

به عشق اندر بلایی زین بتر نیست سیاهی را ز پس رنگی دگر نیست (برگ ۳۴۰)

طبل میان تهی: کنایه از سرو صدا

تو چون طبلی که بانگت سهمناکست ولیکن در میان باغ پاکست (برگ ۳۲۵)

نکات و دقایق قابل توجه در منظومه ویس و رامین:

گل به بیل داشتن: شایستگی داشتن

تو این گفتار را حاصل نداری به بیل صبر ترسم گل نداری (برگ ۳۲۵)

گوشت خوردن استخوان: کنایه از رازداری

نه هر کس کو خورد با گوشت نان را به گردن باز بندد استخوان را (برگ ۳۳۲)

آزادی: شکر و سپاس

که داند گفت چون بُد شادی ویس ز مرد چاره گر آزادی ویس (برگ ۳۵۸)

خورش فزودن آتش: هیزم به آتش افزودن، شعله ور کردن آتش

خورش بفزایم آتش را به بخشش به نیکی و به پاکی و به رامش (برگ ۳۵۸)

یشک: چهار دندان بزرگ پیشین درندگان

به تندی زیر خنگ اندر بغرید بزد یشک و زهارش را بدرید (برگ ۳۶۴)

اشاره به رسم قربانی کردن، که آیا پیش از اسلام هم وجود داشته است؟

چه مایه ریخت خون گوسفندان ببخشید آن همه بر مستمندان (برگ ۳۵۸)

اشاره به درخت طوبی دارد که درختی در بهشت است.

تو گفתי یکسر از دوزخ برستند به زیر سایه طوبی نشستند (برگ ۳۶۷)

رضوان

تو گفתי حور بی فرمان رضوان زناگه از بهشت آمد به کیهان (برگ ۳۳۰)

هم آتشگاه و هم دخمه چنان بود که رضوان را حسد بر هر دوان بود (برگ ۳۷۰)

نتیجه گیری

سرود عشق و دلدادگی با غنای کهن ایرانی در امواج نامه های ویس به رامین، و رامین به ویس آکنده از بالندگی ایرانیان دوستدار مهر و مهربانی و نیکویی و خرد است.

بکوشید و با مهر داد آورید به شادی مرا نیز یاد آورید

منابع: اسعد گرگانی، فخرالدین. منظومه ویس و رامین. (۱۳۹۲). تصحیح محمد روشن، چاپ پنجم، تهران: صدای معاصر.